



# دانش

سال اول - شماره دوازدهم

اسفند ۱۳۲۸

= مارس ۱۹۴۹

بقلم آقای ملک الشعراء بهار

## ترجمان البلاغه

برای اطلاع آقای احمد آتش

در شماره ۱۰-۱۱ مجله دانش صفحه ۵۹۲ بنامه دانشور محترم ترك آقای احمد آتش که در نتیجه زحمات و تبعات اخیر خود در باره تصحیح و نشر کتب فارسی منتهی بر عموم هموطنان من بل بر قاطبه آشنایان بزبان پارسی دارند، برخورد. معلوم شد آقای آتش مقالات اصلاحیه مرا که در تصحیح بعضی از اغلاط نسخه چاپ شده « ترجمان البلاغه » نوشته بودم و در چند شماره علی التوالی مجله « یغما » آنرا چاپ کرده بود مرور کرده و این نامه را در قبال آن مقاله بمجله دانش نوشته اند.

مجله دانش از من خواست چیزی در پاسخ آن نامه بنویسم. من نیز با وجود باقی بودن بقیه از کسالت زمستان و حال نقاهتی که هست، محض انجام تقاضای آن مجله و برای تکمیل سپاس از آقای آتش که مانند همه عشاق علم و ادب دامن همت بر میان استوار کرده کتابهای نایاب و مفید فارسی را که خداوند آنها را از چشم و دست بدان تا امروز محفوظ داشته است بعلیه طبع می آریند و در دسترس اهل ادب میگذارد، چیزی نوشتم و در ضمن شبته هامیکه باقی بود بگمان خود بر طرف ساختم و من الله التوفیق.

نویسنده محترم در مقدمات نامه خویش ذکری از « مناقشه » فرموده اند که گویا میان ایشان و من روی داده است و آنرا از لطف و شفقت خود بخوشی پذیرفته اند در حالی که نه من قصد مناقشه ای نداشتم بلکه بقصد انتقاد و عیب جوئی هم نبوده و در برابر زحماتی که از روی کمال پاکی طینت و نیک فطرتی مردی دانشور متحمل میشود و موتی ادب

دانشنامه گمانی نه در باره ترجمان البلاغه است  
۱۳۴۹/۴/۲۸  
عوع

را عیسی صفت احیاء مینماید جز امتنان و سیاس از جانب خود و هر فارسی خوان و فارسی دانی وظیفه دیگر ندارم و اصلاح بعضی اغلاط هم برای استفاده دانشجویان و جوانان بوده است ورنه اهل فضل و خداوندان تتبع خود در بادی نظر صحیح را از سقیم تمیز توانند داد. اما در متن مثال: آقای آتش درباره اغلاطی که در کتاب ترجمان البلاغه یافته میشود حجتی بسیار قوی آورده و گوید «بتصحیح کتب منحصر بفرد خاصه که پراز غلط و افتادگی است یکی از دو راه را باید تعقیب کند، یا بفرضیه های خود متن را تصحیح کند و یا کتابهایی را که راجع بدین موضوع است یا منبع این کتاب قرار گرفته است جمع و با آن متن مقابله کند.... در صورت اول باید که مرد صاحب ذوق در زبان و ادبیات متن باشد و در صورت دوم باید که شکیب بسیار بکاردارد و اولی آنکه مرد دارای دوزمیت باشد...» سپس غدوری بجا آورده و گوید: «ولی زبان فارسی زبان مادری بنده نیست.. و فارسی را کم شنیده ام از آن سبب براه نخستین نرفتم و حتی الامکان از فرضیات اجتناب جستم...»

من بهد چنین هیگیدی: «... این هم باید در نظر باشد که کلمه ای را که ما امروز بسلیقه زمان خود غلط می بینیم ممکن است که خود مؤلف آنرا استعمال کرده باشد...» بدیهی است این هم صحیح است و ما حق نداریم کلمه ای را از روی ذوق خود و طبق رسم زمان خویش تغییر بدیم هر چند این تغییر و تصحیح زیبا تر و در نظر مردم امروز صحیح تر بنظر آید... اما گاهی کتابی دچار محذوراتی میشود مثل تاریخ سیستان و مجمل التواریخ و القصص که اینجانب تصحیح کرده با همین کتاب ترجمان البلاغه تصحیح آقای آتش که نسخه منحصر بفرد است و منابع اصلی آن دردست نیست یا اگر هست از عربی هائی اخذ شده که آنها هم عیناً موجود نیستند و مفاد بعضی از آنها در کتب تازی پراکنده است شکئی نیست که درین موارد ناچار مایه و ذوق و کثرت تتبعات مصحح لازم مازوم عمل است و الا نمی توان آنرا تصحیح نام نهاد.

نکته مهمی که نویسنده اشاره کرده است که ما حق نداریم کلمات را از روی ذوق خود اصلاح کنیم بسیار بجاست و یکی از علل فساد کتب خطی قدیم فارسی ما از همین راه نشات کرده است که هر کاتبی یا هر قارئی هر کلمه ای را که نمی دانسته و فهم نمی کرده یا از وضع آن خوشش نمی آمده است بمیل و ذوق خود تراشیده و کلمه دیگر بجایش نهاده و نظم و نشر متقدمان را از اشراف فاسد کرده اند! بهمین سبب در تصحیح انتقادی و فنی امروز حتی الامکان سعی میشود لفظی از الفاظ و لغتی از لغات متون تا حد امکان دست نخورد و مصحح هر چه از هر جا برای اصلاح کلمه ای بدست می آورد در حاشیه قید کند مگر بندرت و در بدیهیات که آنهاهم باز بایستی نسخه متن را در حاشیه بهر شکلی و وضعی که دارد قید و ثبت نمود. اخیراً در دانشگاه ایران برای تربیت طلاب زبان فارسی علمی و فنی نو که در سینه های استادان موجود بوده ولی بکتاب نیامده بود بوجود آورده شد. و نام آنرا «سبک شناسی» نهاد و تا بحال سه جلد از آن فن نو که تنها مربوط به شرو تاریخ تطویر فارسی را از ازمینه بعید تا امروز در بردارد از چاپ خارج شده است و جلد چهارم که خاصه «سبک شعر فارسی» است

دردست تألیف است و اگر عمر باشد تا سال آینده به طبعه داده خواهد شد ... و سالها است این فن جدید برای تشحید اذهان طلاب دردانشکده ادبیات درس داده می شود. این فن برای همین است که دانشوران من بعد از روی ذوقهای شخصی مثل ادوار قدیم کتب استادان ماضی را مسخ نکنند! و بشعر و نثر قدما دست نزنند! و اگر هم خواستند کتابی را برای چاپ آماده سازند، شیوه و طرز هر عصری را از تصور تاریخ باز شناسند و بلفات غالب و اصطلاحات معمول هر زمانی واقف گردند و سبک و طرز هر شاعر و نویسنده را از طرز و سبک دیگری تا حد امکان و تا جایی که قابل تمیز و تشخیص باشد جدا کنند تا دچار محذورگی که اشاره شده است نشوند.

**بعد و اردن متن تصحیحات شده اند:** درباره «دانشیان» شرحی غیر قابل قبول نوشته اند که تذکارش کرا نکند. باید بدانند که اولاً: لفظ «دانشمند» تا قرون ۵-۶ اغلب بمعنی «فقیه» یا «محدث» استعمال می شده ولی خود «دانش» و صیغه وصفی آن که «دانشی» باشد در دومورد بر اهل علم و فضل و شعر از ادبا و شعرا و کتاب و غیر هم از همان قبیل اطلاق می شده و اگر بمؤلفان و دانشورانی که «در شرح بلاغت و بیان حل صناعت و عروض و امثال ذلك ...» کتاب تألیف کرده اند «دانشی» نگوئیم بکنوع بدعتی است، و منسح لقب «دانشی» و اطلاق کلمه «منشی» بر مثلاً «عبدالله بن معتر» یا «خلیل بن احمد» نوعی بزرگ از اهانت است! خاصه که مردی چون «شمس قیس رازی» در مقدمه قسم ۲ ص ۱۶۶ طبع بیروت گوید: «شعر در اصل لغت دانش است» بالخصوص که در خود متن خطی «مردانشیان» ضبط شده است و آقای آتش در مقدمه می گویند نباید متن را بدوق شخصی تغییر داد - معذالك در اینجا پافشاری میکند و مدعی است که «دانشی» خاص علماست نه ادبا و منشیان!

در ص ۳ سطر ۱۳: که در مقاله من مدلل داشته بودم که عبارت «ویک يك بيت هزل و طبیعت نیز از وی دور کردیم ...» درست نیست و «... دور نکردم» درستست - بدلا بلی که آنجا ذکر شده بود و مهمتر از همه آنکه ایات هزل و طبیعت در کتاب موجود است و اگر آنها را دور کرده بود چنانکه مصحح کتاب معتقد است ایات هزل و طبیعت در کتاب موجود نبود! عجب آنکه عبارت «دور نکردم تا همه دواعی انس اندروی موجود بود همچنانکه دل را اندروی بهره دانش بود تن را رامش بود» که باز دلیل دیگری بر آوردن و دور نکردن يك يك ایات هزل و طبیعت است بهیچوجه مورد توجه نویسنده محترم قرار نگرفته است با آنکه درک معنی آن مستلزم انس و آشنائی زیادی بزبان فارسی که زبان مادری ایشان نیست نخواهد بود. استدلال ایشان در اینکه «مؤلف ترجمان البلاغه شواهد کتاب را قبل از شروع بتألیف گرد آورده است ۰۰۰» با دلایل صریحی که در مقاله و خود کتاب است قابل توجه نیست و لفظ «يك يك» در متن که با اصطلاح امروزه «تك تك» معنی میدهد با «دور نکردم» ملایم تر است تا با «دور کردم» خواه شواهد قبلا گرد آمده باشد خواه بعداً ۰۰۰ قتا مل!

ص ۱۴ س ۱۶: نوشته اند «در اصل و متن یزدانی نیست و یزدان است» آری من هم بهمین جهت نوشته ام که: یزدان غلط است و «یزدانی» درست است زیرا این قطعه

تا پیل چویک بریشم پیله

انسدر نشود بچشه سوزن

شاهها تو بزیر فر یزدان

بدخواه تو زیر دست اهریمن

بروزن « مفول مفاعیلن مفاعیلن » است یعنی بحر هزج مسدس اخرب ، و مصراع سوم با وجود « یزدان » چنین تقطیع میشود : مفول مفاعیلن مفاعیل و این قسم زحاف جایز نیست ، یا باید آنرا « یزدانی » بیاء خطاب خواند یا باید « یزدان زی » خواند تا وزن مصراعها درست باشد . . . . .  
۴ - ص ۱۷ س ۱ : در شعر زیر :

کرا تب گیرد از عشق نگارا

چه سود از آب بریزد بتارک

گفتم لفظ « نگارا » در مصراع اول غلط است خواه آنرا الف خطاب حساب کنید خواه الف زاید . و اینکه می گویند « باید الف زایده باشد و نظایرش در اشعار قدیم هست » اشتباه میکنید ، الفهای زایده که آنرا الف اشباع یا اطلاق گویند در ضرب ایات و مطالع یعنی در قوافی میاید نه در آخر مصراع اول یا عروض شعر مانند :

مرغیست خدنگ تو عجب دیدی

مرغی که شکار او همه جانان

داده بر خویش گر گمش هدیه

تسا بچه ش را برد به مهبانان

و در آخر مصاریع اول یعنی در عروض شعر هیچ حرف زاید نیاید مگر در قوافی آن الف آمده باشد فلذا الف نگارا غلط است و اصل نگاری ، نگارین یا چیز دیگر بوده است .

ص ۱۷ س ۵ : کاش حواشی ۱۰۲ - ۱۰۶ بزبان فارسی بود که ما نیز از آن استفاده میکردیم چه تاریخ از این شخص با استقلال و بتفصیل ذکر می نموده است و در تاریخ بیهقی و بعض کتب دیگر شذراتی از وی آمده که ممتع نیست و حتی اسم او در کتب باختلاف آمده . در حدایق السحر چاپ طهران قدیم « علی نورمکتبی » و در چاپ طهران آقای اقبال دامت افاضاته « امیر علی یوزی تکین » ضبط شده و در حواشی نوشته اند : معلوم نشد کیست . و درین کتاب همو « میر علی پورتکین » ضبط شده است و این مرد ظاهراً همانست که با مسعود می جنگیده و در جنگ با او بود که التوتناش پادشاه خوارزم زخم بر داشت و بقتل رسید و در آخر هم با سلجوقیان بر ضد مسعود اول غزنوی ساخته آنان را بفساد و شورش تحریک میکرد و از این پس من شخصاً تحقیقاتی در باره او ندارم و ایکاش تحقیقات آقای آتش را بفارسی میدیدیم و برای نامه دیگر ما را از مطالعه آن بر خور دار مینمودند .

ص ۲۱ س ۱۴ - گزاف در زبان فارسی بکسر و بفتح هزه معروفست و برهان که اعتمادی بگفته هایش نیست ضم اول را نیز آورده ولی کسر اول آنرا مقدم داشته و از فتح سخن نگفته است .

ص ۳۵ س ۷ : زینتی ، این شخص در تمام تذکره های زینتی از ماده « زینت » تخلص دارد و او را « علوی زینتی محمودی » نام میبرند و چنانکه در مقالات مجله فیما اشارت رفت قدیمترین جائی و معتبرترین کسی که از این شاعر و تخلص وی با این املا بصراحت نام برده است کتاب معتبر و مفید لباب الالباب تالیف شاعر و نویسنده بزرگ عصر خود نور الدین عوفی صاحب جوامع الحکایات و لوامع الروایات و دو جلد لباب الالباب و غیره است که بقرینه

توصیفی وی را « زینتی » دانسته است . فاضل محترم آقای اقبال در حواشی حدایق الشعر ص ۱۰۱ - ۱۰۲ او را زینبی از ماده « زینب » دانسته و با وجود صراحتی که در لباب الالباب راجع بزینتی دیده اند و خود نیز میگویند : « تمام تذکره نویسان . . . زینتی ضبط کرده اند » فقط با اعتماد نسخه اصلی حدایق الشعر که مبنای کتاب حاضر ایشان بوده و در ۶۶۸ هجری تاریخ دارد با وجود تصریح عوفی که براتب از کاتب نسخه حدایق الشعر معتبر ترش باید شمرد ویرا زینبی از ماده « زینب ! » شمرده اند ؛ ولی ما بخلاف سلیقه آقای اقبال ضبط عوفی را با صراحتی که دارد بر ضبط نسخه حدایق الشعر و چهار مقاله هر قدر تاریخشان قدیم باشد (چون کاتبان باملائی اصلی این لفظ مثل عوفی تصریح ندارند) رجحان مینهیم و این رجحان نهادن از آن است که بضبط کاتبان هر قدر قدیمی باشند نمیتوان اعتماد کرد چه بتجر به دیده ایم که در نسخه های بسیار قدیم فارسی و عربی اسامی و القاب بغلط ضبط شده است . یکی از شواهد صدق و حاضر ما همانا نام « امیر علی یوزی تکین » است که در همان نسخه حدایق الشعر قدیمی ۶۶۸ آقای اقبال ضبط گردیده و آقای آتش در نسخه ترجمان البلاغه خود که قدیمتر از آنست « امیر علی پورتکین » خوانده اند و در نسخه چاپی دیگر که قدیمی است علی نور مکتبی است .

پس ضبط نسخه های خطی بدون تصریح باملائی حقیقی محتمل غلط بودن هست اما ضبط صریح عوفی و تمام تذکرة الشعراها این احتمال را ندارد ، مگر آنکه دلیل مسلم و ضبط مصرحی که نشود احتمال خطا و سهو در آن داد بدست آید آنوقت حق داریم بگوئیم عوفی که خود در قرن ششم میزیسته و در خراسان و حتی در غزنین و هندوستان و سند با شعرا و دانشمندان و اهل ذوق حشر داشته است اسم شاعری را که بقدر عنصری و فرخی و عسجدی آنروز شهرت جهانی داشته است نشنیده یا شنیده و عمداً او را بجای آنکه زینبی از ماده زینب ضبط کند زینتی از ماده زینت ضبط کرده است ؛ از فاضل و استادی عجیبت که با اعتماد دو نسخه کتساب بگوید « بعقیده نگارنده این سطور و بشهادت نسخه های قدیمی ( یعنی لابد نسخه حدایق ۶۶۸ و چهار مقاله نسخه قسطنطنیه ) زینبی صحیحتر است » و پس از این بگوید « نساخ بواسطه پس و پیش شدن نقطه ها زینبی را زینتی خوانده و عوفی که عادتش آوردن استعارات رکیک بوده با عبارت « زینتی زینت زمان . . . » این غلط را در اذهان رسوخ داده است (!) . . . . »

هر گاه چنین منطقی کافی است ما هم میگوئیم : بعقیده نگارنده این سطور و بشهادت تصریح نور الدین عوفی که بعد از اسم زینتی یا جملة وصفی بسیار شیرین « زینتی زینت زمان و نادره کیهان . . » املائی حقیقی زینتی را مکشوف داشته است زینتی صحیحتر از زینبی است ، لابد نساخ دو نسخه مزبور بواسطه پس و پیش شدن نقطه ها و عدم دسترسی بکتاب نفیس لباب الالباب عوفی و بی اطلاعی عمومی که در این مردم معهود است زینتی را زینبی خوانده و ضبط کرده اند . . . و هذا بذات ! در نسخهای خطی بیتهقی که یکی در تصرف نگارنده است و چند نسخه دیگر که دیده شد طبق تصریح عوفی « زینتی » است . و شمس قیس رازی نیز ویرا همچنین ضبط نموده است ( ر ک : المهجم طبع اوقاف گیب ص ۳۵۹ )

از همه اینها بگذریم. زینبی منسوب بکدام زینب است؟ زیرا این شاعر خود نسبت «علوی» دارد. دیگر نسبت زینبی چه معنی خواهد داشت؟ بقول آقای اقبال تنها در بغداد خاندانی بوده است موسوم بزینبی والا در تمام دنیا دیگر چنین نسبتی موجود نیست و جای حیرتست که چگونه مردی خراسانی شاعر که نسبت علوی هم دارد منسوب بخانواده زینبی بغداد که علوی هم نیست تواند شد و هر صاحب ذوقی بهداز مکشوف شدن تصریح عوفی و معروف بودن زینتی طبق همان تصریح میتواند قسم یاد کند که تخلص این شاعر زینتی است نه زینبی...! از مسامحه دیگری که من الاتفاق در ضمن شرح حال زینتی در حواشی حدایق السحر استاد بزرگوار عباس اقبال بدان برخوردم یکی از ابیات اوست که بصورت عجیبی ضبط کرده اند و ضبط ایشان چنین است:

تهی نکرده بدم جام می هنوز از می که کرده یاسمن از خون دیده مالا مال  
و در حاشیه برابر علامت ۱ نوشته اند: یعنی کرده بودم!

در «جمع الفصحاء» مرحوم هدایت شعر بالا چنین ضبط شده و علی التحقیق صحیح است. وهی هده: تهی نکرده بوم جام می هنوز از می که کرده با شمش از خون دیده مالا مال  
و شکی نیست که ضبط آقای اقبال (که کرده یاسمن) ولو بزعم ایشان «کرده» را «کرده بودم» بگیریم و با این حذف رکیک و غلط موافقت نشان دهیم درست نیست و تازه لفظ «یاسمن» چه معنی خواهد داشت؟ این شاعر میگوید «جام می را هنوز بتمام نوشیده باشم که آنرا از خون دیده مالا مال کرده باشم» و فعل در هر دو مصراع ماضی مشکوک است. و من تعجب میکنم فاضل استادی با وجود صراحتی که در ضبط نورالدین عوفی دیده اند و بالاخره معترفند که تمام تذکره نویسان او را مطابق با همین ضبط یعنی زینتی یاد کرده اند و تنها دوتن از نسخا که قدیمتر از عوفی نبوده اند او را زینبی نوشته ولی مثل نورالدین عوفی تصریحی در ضبط مزبور ندارند و بقول خود آقای اقبال محتمل است در حین کتابت نقاط پس و پیش شده باشد و مثل غالب اغلاط کتابی دیگر آنهم غلطی باشد و بالجمله با وجود دلایل استحصانی دیگر که اشاره کردیم، باز اصراری در صحت همان ضبط دو گانه داشته و برای سست کردن ضبط عوفی نسبت رکاکت (عوفی که عادتش آوردن استعارات رکیک بوده...) عبارات آنمرد فاضل بدهند؟! در حالی که رکاکت عبارات وی (بفرض تسلیم) دلیلی بر غلط بودن عقیده او در باره املا زینتی نتواند بود!

همچنان در مورد ضبط قطعه لامیه این شاعر در صفحه ۱۰۳ از حدایق السحر چگونگی آقای اقبال ملتفت فساد شعر دوم نشده و لااقل بجمع الفصحاء که بدون تردید از لحاظ مطالعه ایشان گذشته بود رجوع ثانوی نفرموده اند؟ شاید گناه مجمع الفصحاء هم این است که در اشعار مردم دخل و تصرف کرده یا در شرح حالات شعرا اشتباهات زیاد نموده است. با اعتراف باین نقایص هر گاه شعری در مجمع الفصحاء درست ضبط شده باشد روا نیست ما غلط دیگران را بر صحیح وی رجحان نهیم؟! یا دست کم حق آنست که روایت مجمع الفصحاء را در حاشیه ذکر نمائیم تا نگویند که ما ملتفت غلط بودن و فساد شعر نشده آنرا صحیح پنداشته ایم! باقی دارد